

وضع الفاظ بر ذات معنا یا معنای مراد؟

تاریخ دریافت مقاله: مرداد ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش مقاله: شهریور ۱۳۹۹

محمد کریمی

طلبه سطح ۴ و درس خارج حوزه علمیه قم

نویسنده مسئول:

محمد کریمی

چکیده

با توجه به این که اهم منابع استنباط احکام شرعی، از مقوله الفاظ است، علمای علم اصول، بحث از الفاظ و موضوع له الفاظ را مطرح نموده‌اند. آقای خوئی از معدود علمانی است که دیدگاهی متفاوت از مشهور اخذ کرده و موضوع له الفاظ را معانی مراد دانسته است. از طرفی آخوند خراسانی، محقق عراقی، امام خمینی، شهید صدر، محقق روحانی و برخی دیگر مدعی شده‌اند که موضوع له الفاظ، معانی مراد نبوده، بلکه قائل بر وضع الفاظ بر ذات معانی شده‌اند و ادله‌ی طرف مقابل را ناتمام دانسته‌اند. از این رو تلاش کرده‌ایم که در این مقاله، ابتدا ادله‌ی وضع الفاظ بر ذات معانی را تبیین کرده و مناقشاتی را که آقای خوئی و بقیه بر این ادله وارد کرده‌اند را مورد بررسی قرار دهیم تا مقایسه‌ای بین ادله‌ی این دو نظر صورت گیرد و بر این اساس در پایان نتیجه گرفته‌ایم که وضع الفاظ بر معانی مراد صحیح نیست و الفاظ بر ذات معانی وضع شده‌اند.

روش تحقیق این مقاله، توصیفی می‌باشد و از منابع کتابخانه‌ای و رایانه‌ای استفاده شده است.

کلمات کلیدی: وضع، اراده، لفظ، ذات معنا، معنای مراد.

مقدمه

انسان موجودی اجتماعی است و نیاز وی به الفاظ در ایجاد ارتباط، امری پوشیده نیست. بنابراین انسان در طول زندگی ارتباط عمیقی با الفاظ خواهد داشت. مخصوصاً با توجه به این که اساسی ترین منابع دینی از مقوله الفاظ است، بنابراین نیاز دوجندان به بررسی مبحث الفاظ خواهیم داشت و بررسی این که الفاظ بر ذات معانی وضع شده‌اند یا معانی مراد، امری لازم و ضروری است.

در میان اصولیون، محقق اصفهانی بر نظریه آخوند و مشهور مناقشه کرده است و نظریه وضع الفاظ بر معانی مراد را تقویت می‌نماید. آقای خوئی نیز از جمله کسانی است که موضوع له الفاظ را معانی مراد می‌داند و بیشتر از سایرین، از این نظریه دفاع نموده و به مخالفت با مشهور پرداخته است. طبق این نظریه، لفظ تنها بر معنایی وضع شده است که مورد اراده‌ی متکلم واقع شده باشد. بنابراین الفاظی که از شخص خوابیده یا از برخورد اشیاء به هم پدید می‌آید، موضوع لهی نخواهند داشت. مشهور اصولیون مخالف این نظر بوده و موضوع له الفاظ را ذات معانی قرار داده‌اند. پس با توجه به اختلاف موجود، هدف از تألیف این مقاله، یافتن نظریه صائب در این مسئله می‌باشد.

نظریات مربوط به این جهت

در این جهت از بحث، دو نظریه، مطرح می‌باشد:

۱. الفاظ بر ذات معنا، وضع شده‌اند.

۲. الفاظ بر معنای مراد، وضع شده‌اند.

حال باید بررسی کنیم که کدام یک از این دو نظریه، صحیح و قابل التزام است.

ادله‌ی وضع الفاظ بر ذات معنا*** دلیل اول: اشکال تقدم شیء علی نفسه**

اشکال اول وضع الفاظ بر معنای مراد، تقدم شیء علی نفسه می‌باشد. به بیان دیگر، از طرفی باید اراده‌ای که به موضوع له تعلق می‌گیرد، متأخر از موضوع له باشد؛ زیرا اراده در مقام استعمال است و حین استعمال، موضوع له، اراده می‌شود، لذا باید رتبه‌ی موضوع له، قبل از اراده باشد تا بتوان آن را اراده و استعمال نمود. و از طرفی دیگر اگر موضوع له، معنای مراد باشد، اراده جزء موضوع له می‌شود و باید اراده، هم‌رتبه با معنا و موضوع له قرار گیرد؛ بنابراین هم اراده، متأخر از معنا می‌شود و هم با معنا در یک رتبه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، تقدم شیء علی نفسه پیش می‌آید و چنین چیزی بالضروره محال است.

کلام آخوند خراسانی

آخوند در بیان این اشکال، چنین می‌فرماید: «اراده با جمیع انحائش، از مقومات استعمال می‌باشد (و در رتبه استعمال است) لذا محال می‌شود که در رتبه‌ی مستعمل فیه (که مقدم بر استعمال است) قرار گیرد» (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۶).

کلام محقق عراقی

محقق عراقی نیز سخنی شبیه به کلام آخوند می‌آورد و می‌فرماید: «واضح است که منظور از اراده، چه اراده‌ی استعمالیه باشد، چه اراده‌ی تفهیمیه، و چه اراده‌ی جدیه، همگی در رتبه‌ی متأخر از معنا می‌باشد. لذا نمی‌تواند به صورت قید، در معنا و موضوع له اخذ گردد. (و با معنا و موضوع له، هم رتبه شود)» (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۳).

*** دلیل دوم: اشکال تجرید**

اگر الفاظ بر معانی بما هو مراد وضع شده باشند، حین حمل و استناد آن‌ها به یکدیگر، باید از قید مراد بودن تجرید گردند تا حملشان صحیح باشد؛ زیرا بدیهی است که مثلاً در جمله‌ی «زید قائم» زید مبتدا است نه زید مراد. در حالی که حین حمل، هیچ تجریدی اتفاق نمی‌افتد. پس موضوع له الفاظ، ذات معانی هستند نه معانی مراد.

کلام آخوند خراسانی

آخوند در تبیین دلیل دوم چنین می‌فرماید: «اسنادات و حمل‌هایی که در جملات وجود دارد، بدون این که در آن‌ها تصرفی صورت گیرد صحیح می‌باشند و این امری ضروری و بدیهی است. درحالی که اگر قائل شویم که الفاظ بر معانی مراد، وضع شده‌اند، تمام حمل‌ها باید با تصرف و تجرید در موضوع و محمول، صحیح گردند؛ زیرا بدیهی است که آن‌چه که در جملات، مسند یا مسندالیه واقع می‌شوند، ذات معانی هستند نه معانی با قید اراده. مثلاً در جمله‌ی «زید قائم»، محمول، نفس قیام است که بر زید حمل می‌شود نه قیام مراد» (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۶).

کلام امام خمینی

امام خمینی نیز این اشکال را مطرح می‌کند ولی قبل از بیان فرمایش ایشان، باید انواع دخالت اراده در موضوعه را بیان کنیم:

۱. تقید اسمی: یعنی این که اراده، قید یا جزء موضوعه باشد.
 ۲. تقید حرفی: یعنی این که اراده دخیل در موضوعه است بدون این که قید یا جزء آن باشد.
- مراد نیز به دو قسم تقسیم می‌گردد:

۱. مراد بالذات: مفاهیم ذهنی که مورد اراده واقع می‌شوند.
 ۲. مراد بالعرض: مراد خارجی، که به واسطه مفاهیم، مورد اراده واقع می‌شود.
- ایشان همه‌ی این اقسام را رد می‌نمایند و در نهایت، قول مختار خود را می‌فرماید که الفاظ بر ذوات معانی وضع شده‌اند نه بما هو مراد. و فرقی ندارد که تقید معانی به اراده، اسمی باشد یا حرفی. و فرقی ندارد که تقید معانی به اراده‌ی بالذات باشد یا به اراده‌ی بالعرض - یعنی مساوی است که الفاظ، بر مراد بالذات وضع شده باشند یا بر مراد بالعرض - .
- سپس ایشان دلیل نامگذاری صور ذهنیه به مراد بالذات و خارج به مراد بالعرض را این گونه بیان می‌کند که چون اراده از شئون نفس می‌باشد و محال است به چیزی تعلق یابد که خارج از احاطه‌اش باشد، لذا چیزی که به آن، اراده‌ی بالذات تعلق می‌یابد، صورت ذهنیه است که قائم به نفس می‌باشد. البته در نحوه‌ی این قوام بین مشائین و صدرالمتألهین اختلاف است. مشائین قائل هستند که عقل به عنوان علتی فوقانی، این صور را عرض برای نفس قرار می‌دهد که در این صورت قوام صور به نفس، حلولی خواهد بود (اخوان الصفاء، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۶۴). صدرالمتألهین نیز قائل است که خود نفس، علت و ایجادکننده‌ی صور ذهنیه می‌باشد. که در این صورت قوام صور به نفس به نحو صدور است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰ش، ص ۲۵).

اما امور خارجی، مراد بالعرض محسوب می‌شوند همان گونه که در بحث علم و معلوم چنین گفته می‌شود که معلوم بالذات همان صور ذهنیه است و معلوم بالعرض اشیاء خارجی می‌باشند. اگر چه خارج از جهتی مطلوب و مراد اصلی است؛ چون صورت ذهنی، فانی در خارج است لذا معانی، آلاتی هستند تا به وسیله‌ی آن‌ها بتوان به خارج رسید (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۱۳).

ایشان شروع به رد وضع الفاظ بر معنای مراد چنین می‌فرماید:

«اولاً: اگر الفاظ با تقید اسمی به اراده، بر مراد بالذات وضع شده باشند، لازم‌اش این است که معانی هیچ انطباقی بر خارج نداشته باشند. و حتی اگر معانی از اراده، تجرید شوند هم انطباق بر خارج، محقق نخواهد شد؛ زیرا جایگاه مراد بالذات، ذهن می‌باشد و چون اراده به آن تعلق گرفته است، دیگر حاکی از خارج نخواهد بود. علاوه بر این، اشکالاتی که بر قسم بعدی (وضع الفاظ بر مراد بالعرض) وارد است، بر این قسم هم وارد می‌باشد.

و اگر الفاظ با تقید اسمی به اراده، بر مراد بالعرض وضع شده باشند، اشکالش چنین است که اگر الفاظ از اراده، تجرید نشوند، حمل الفاظ بر یکدیگر صحیح نخواهد بود. در حالی که بالبداهه می‌بینیم که الفاظ بدون تجرید بر یکدیگر حمل می‌شوند و نیازی به تجرید نیست» (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۱۳).

اشکالات دیگر ایشان بر بقیه‌ی فروض را هم در بخش‌های بعدی بیان خواهیم کرد.

*** دلیل سوم: اشکال وضع عام و موضوعه خاص**

اگر اراده، داخل در موضوعه باشد، وضع تمام الفاظ، عام و موضوعه آن‌ها، خاص می‌شود. حتی در اسماء اجناس؛ زیرا اگر بگوئیم که وقتی واضع، یک مفهوم کلی را لحاظ می‌کند، حین وضع، لفظ را بر همان معنا ولی با قید اراده‌ی متکلم، وضع می‌نماید، پس معنا به اراده‌ی لفظ، مقید می‌شود و در این صورت، دیگر موضوعه، کلی نخواهد بود، بلکه چون اراده‌ی لفظ، خارجی و جزئی می‌باشد، به تبع آن، موضوعه هم جزئی می‌شود. بنابراین وضع، عام و موضوعه له، خاص می‌گردد. در حالی که چنین چیزی، خلاف وجدان است که بگوئیم در همه‌ی الفاظ، وضع، عام و موضوعه له، خاص است. و بالوجدان می‌بینیم که مصداق برای وضع، عام و موضوعه له، عام وجود دارد و اسم جنس و مشتقات و ... از این قبیل هستند.

کلام آخوند خراسانی

آخوند نیز این دلیل را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «لازمه‌ی دخالت اراده در موضوعه این است که وضع، عام و موضوعه له، خاص گردد؛ زیرا بنا بر فرض دخالت اراده در موضوعه له، خصوص واقع اراده‌ی لفظین در موضوعه له اعتبار می‌شود و مجالی برای توهم اعتبار مفهوم اراده در موضوعه له وجود ندارد» (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۶).

کلام امام خمینی

امام خمینی نیز همین اشکال را بر تقید اسمی موضوع له به اراده (چه مراد بالذات باشد چه بالعرض) را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «و از طرفی هم این اشکال پیش می‌آید که بنابر تقید اسمی باید وضع، عام و موضوع له، خاص گردد؛ زیرا منظور از اراده، اراده‌ای است که در نفس متکلم، تحقق می‌یابد، و چنین اراده‌ای، جزئی می‌باشد، لذا معنایی که به اراده، مقید شده است نیز به تبع اراده، جزئی می‌شود و موضوع له، خاص می‌گردد. و اگر ادعا شود که معنا به مفهوم اراده، قید خورده است، اشکال وضع، عام و موضوع له، خاص، پیش نمی‌آید. اما واضح است که چنین فرضی مقطوع‌الفساد می‌باشد و کسی به آن قائل نیست. لذا مراد بالعرض که تقید اسمی به اراده داشته باشد نیز موضوع له الفاظ نیست» (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۱۳).

بنابراین امام خمینی اشکال تجرید و وضع عام و موضوع له خاص را بر تقید اسمی موضوع له به اراده، وارد می‌کند و اشکال تقید حرفی نیز در بخش‌های بعدی خواهد آمد.

مناقشات وارده بر این سه دلیل**۱. مناقشه‌ی اول امام خمینی بر دلیل اول: مساوی بودن رتبه مستعمل فیه با استعمال**

امام خمینی در رد دلیل اول، می‌فرماید: «رتبه‌ی مستعمل فیه، مقدم بر رتبه‌ی استعمال نیست بلکه در رتبه‌ی استعمال است؛ زیرا چه بسا استعمال شیئی به خاطر ایجاد آن شیء رخ می‌دهد بدون این که آن شیء، وجود فعلی داشته باشد» (خمینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۱۹۵). ایشان در بیان منشأ این توهم که باید رتبه‌ی مستعمل فیه، مقدم بر استعمال باشد، چنین می‌فرماید: «گمان می‌کنم که منشأ توهم این مطلب، این جمله است که می‌گوید: «استعمال لفظ در معنا» و سپس توهم کرده‌اند که لازم است که معنا قبل از استعمال، یک شیء محقق باشد تا بتوان لفظ را در آن استعمال نمود و حق لفظ «فی» هم اجابت گردد، در حالی که استعمال، طلب عمل لفظ در معنا و القاء لفظ برای افهام معناست و معنا، اعم از این است که حکائی باشد یا ایجادی» (خمینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۱۳۶).

۲. مناقشه‌ی دوم امام خمینی بر دلیل اول: وجود دو اراده حین استعمال

امام خمینی اشکال دیگری را بر دلیل اول مطرح می‌کند به این بیان که مقصود قائل از دخالت اراده در معنا، این است که ایجاد لفظ مانند سایر افعال اختیاریه‌ی انسان، معلول غرض است و باید برایش، غایتی وجود داشته باشد. و آن غایت عبارت است از تفهیم و تفهیم. پس اراده‌ی تفهیم و تفهیم معانی است که باعث می‌شود که متکلم، تکلم کند و مرادش را بفهماند. لذا اراده‌ی تفهیم مراد و مقصود متکلم، علت غائیه برای تکلم می‌شود. مانند این که رهایی از مرض، علت غائیه، برای شرب دارو می‌باشد. بنابراین اراده‌ی تفهیم معنا به غیر، باعث می‌شود که متکلم، مقدمات آن را نیز فراهم کند که یکی از آن مقدمات، ایجاد لفظ است که معنا از آن فهمیده شود. پس ایجاد معنا، برای رسیدن به غایت متکلم است که همان تفهیم و تفهیم می‌باشد.

پس ما دو اراده داریم:

۱. اراده‌ی تفهیم مقاصد و مطالب که متعلق آن، تفهیم معنا به غیر است و چنین اراده‌ای، قائم به نفس می‌باشد و مراد آن اراده، همان غایت بالذات است که عبارت باشد از تفهیم و تفهیم.

۲. اراده‌ی استعمال لفظ در معنا و این اراده، متأخر از اراده‌ی اولی است؛ زیرا اراده‌ی تفهیم باعث می‌شود تا اراده‌ی استعمال لفظ در معنا از مبادیش صادر گردد. لذا اراده‌ی مقوم استعمال، اراده دوم است نه اراده اول. و اراده‌ای که قید موضوع له می‌باشد، اراده‌ی اول یا همان اراده‌ی تفهیم مقاصد به دیگران می‌باشد نه اراده‌ی استعمالیه. پس اراده‌ی استعمالیه، مقوم استعمال است و اراده‌ی تفهیمیه، قید برای موضوع له می‌باشد. لذا محذور عقلی که یک شیء هم متقدم می‌شود هم متأخر، دیگر پیش نمی‌آید.

حاصل مطلب چنین می‌شود که: گاهی الفاظ، اطلاق می‌شوند و از آن‌ها معانی مقصوده، اراده می‌شود که همان معانی مراد به اراده‌ی تفهیمیه منظور است. و گاهی الفاظ، اطلاق می‌شوند و از آن‌ها معانی که از الفاظ فهمیده می‌شود اراده می‌گردد. این معانی نیز، معانی مراد به اراده‌ی استعمالیه می‌باشند. لذا کسی که قائل به وضع الفاظ بر معانی مراد است، مقصودش معانی مراد به معنای اول می‌باشد، یعنی این که الفاظ بر صرف معانی، وضع نشده‌اند، بلکه بر معانی از آن جهت که اراده‌ی تفهیمیه به آنها تعلق می‌گیرد وضع شده‌اند. و اراده‌ی تفهیمیه‌ی معانی، سابق بر استعمال و حتی سابق بر وضع است و آن چه که در رتبه‌ی استعمال یا پس از آن است، اراده‌ی استعمالیه است نه تفهیمیه. لذا اشکال تقدم متأخر یا تأخر متقدم، لازم نمی‌آید (خمینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۱۹۵).

۳. مناقشه‌ی اول شهید صدر بر دلیل اول: طولی بودن رابطه‌ی معنا با اراده‌ی تفهیمیه

شهید صدر دلیل اول آخوند را صحیح نمی‌داند و می‌فرماید که وقتی می‌گوئیم لفظ بر معنای مراد وضع شده است، اراده‌ی تفهیمیه بر شیء، در طول آن شیء می‌باشد نه در عرض آن و تقدم متأخر پیش نمی‌آید؛ زیرا آن چه که ادعا شده است چنین نیست که اراده‌ی تفهیمیه نسبت به یک شیء، جزئی از آن شیء قرار گیرد تا شیء، مرکب از اراده و خودش گردد، بلکه آن چه که مرکب از شیء و اراده‌ی تفهیمیه است، معنا می‌باشد نه شیء. بنابراین معنا، مرکب از شیء و اراده‌ی تفهیمیه می‌باشد. گویا مستشکل چنین گمان کرده است که اراده به تمام معنا، تعلق می‌گیرد که خود اراده هم داخل در آن معناست در حالی که مدعی، قائل می‌باشد که اراده به جزء معنا (شیء) تعلق می‌گیرد و اراده هم جزء دیگر برای آن معنای مرکب می‌باشد. پس اشکال دور و تقدم شیء علی نفسه پیش نمی‌آید (صدر، تقریرات عبدالساتر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۹۹).

۴. مناقشه‌ی دوم شهید صدر بر دلیل اول: امکان فرض دو نوع اراده‌ی مختلف

ایشان اشکالی مشابه اشکال دوم امام خمینی، می‌آورد، با این تفاوت که ایشان، اشکال را ثبوتی مطرح می‌کند ولی امام خمینی اشکال را اثباتی مطرح می‌نماید. شهید صدر در بیان این اشکال می‌فرماید که اگر فرض کنیم دلیل اول، صحیح باشد، تنها در جایی درست است که اراده‌ی تفهیمیه در مرتبه‌ی موضوع خودش، اخذ شود. ولی اگر آن را موضوع اراده‌ی از سنخ دیگر (مانند اراده‌ی جدیه) اخذ کنیم، دیگر اشکال دور و تقدم شیء علی نفسه پیش نمی‌آید؛ زیرا چنین فرضی ممکن است که اراده‌ی جدیه، در رتبه‌ی موضوع اخذ شود و اراده‌ای که حین استعمال پدید می‌آید اراده‌ی استعمالیه یا تفهیمیه باشد. لذا اراده‌ی جدیه در رتبه‌ی موضوع اراده‌ی تفهیمیه یا استعمالیه اخذ می‌گردد و چون اراده‌ها مختلف هستند، محذورات مذکور پیش نمی‌آید (صدر، تقریرات شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۰).

۵. مناقشه‌ی شهید صدر بر دلیل دوم: امکان انطباق معنای مراد بر خارج و عدم لزوم تجرید

ایشان بر دلیل دوم آخوند هم اشکال وارد می‌کند به این بیان که برای اراده، دو مراد وجود دارد: ۱. مراد بالذات که همان وجود خود اراده است که خودش مراد بالذات است. ۲. مراد بالعرض که همان ذات مفهوم است که مورد اراده قرار می‌گیرد. حال اگر بگوییم لفظ بر مراد بالذات وضع شده است، در حقیقت می‌خواهیم بگوییم که لفظ بر خود اراده که قائم به نفس می‌باشد، وضع شده است و این واضح البطلان می‌باشد. اما اگر بگوییم که لفظ بر ذات مفهوم، وضع شده است و بین او و اراده، نسبتی برقرار باشد، معنای موضوع له، مراد بالعرض می‌گردد و با این فرض می‌توان هم موضوع له را به اراده، قید زد و هم این که قابل انطباق بر خارج نیز می‌شود.

خلاصه آن که دو نوع مراد می‌توان فرض نمود: ۱. مراد بالذات ۲. مراد بالعرض و محذوری که در دلیل دوم به آن اشاره شد، در صورتی پیش می‌آید که الفاظ بر مراد بالذات وضع شده باشد، در حالی که وضع الفاظ، منحصر در مراد بالذات نیست بلکه می‌توان معنای موضوع له را مراد بالعرض گرفت تا محذورات مذکور، پیش نیاید (صدر، تقریرات شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۰۹).

۶. مناقشه‌ی آقای خوئی بر هر سه دلیل: داخل نبودن اراده در موضوع له و تقید علقه وضعیه به اراده

آقای خوئی در رد هر سه دلیل، یک پاسخ می‌دهد که همه‌ی این سه اشکال بنا بر یک فرض می‌باشد و آن فرض چنین است که اراده را قید یا جزء برای موضوع له قرار دهیم، در حالی که اگر دخالت اراده را به نحوی تصویر کنیم که نه قید برای موضوع له باشد نه جزء، دیگر این سه اشکال وارد نخواهد شد. ایشان برای حل اشکالات، فرض دیگری را مطرح می‌کند و می‌فرماید که اراده، قید برای علقه‌ی وضعیه بین لفظ و معنا می‌باشد و این ارتباط و علقه، فقط در صورتی محقق می‌شود که متکلم، اراده‌ی تفهیم معنا کرده باشد. هم چنین این اختصاص، به صورت قضیه‌ی حقیقیه می‌باشد، به این صورت که هرگاه اراده محقق شود، علقه‌ی بین لفظ و معنا نیز محقق می‌شود و هرگاه اراده نباشد، علقه‌ای هم بین لفظ و معنا برقرار نخواهد بود. عبارت ایشان از این قرار است: «این اشکالات در صورتی وارد است که اراده‌ی تفهیمیه، داخل در معنای موضوع له اخذ شده باشند، در حالی که اراده، داخل در موضوع له اخذ نشده است بلکه قید برای علقه وضعیه بین لفظ و معنا می‌باشد. پس علقه-ی وضعیه، به صورت خاص اختصاص یافته است که عبارت باشد از زمانی که متکلم، تفهیم معنا به وسیله لفظ را اراده کرده است.

پس نتیجه چنین می‌شود که در صورتی که اراده، قید برای علقه‌ی وضعیه قرار گیرد، مجالی برای این اشکالات وجود نخواهد داشت؛ زیرا هر سه اشکال، مبتنی بر این هستند که اراده‌ی تفهیمیه (به صورت قید یا جزء)، داخل در موضوع له اخذ شده باشند. در حالی که بیان شد واقعیت خلاف آن است و اراده نه به صورت قید و نه به صورت جزء، در معنای، اخذ نشده‌اند، بلکه قید برای علقه‌ی وضعیه می‌باشند. لذا علقه‌ی وضعیه، به صورت اراده تفهیم معنای، مختص شده است و این اختصاص به نحو

قضیه‌ی حقیقیه و به نحو قوه و تقدیر می‌باشد و در مرحله‌ی استعمال از قوه و تقدیر، به مرحله‌ی فعلیت و تحقق، خارج می‌گردد» (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۲۰).

لذا بنابر فرمایش ایشان، اشکال تقدم شیء علی نفسه، اشکال تجرید معنا از اراده، و اشکال وضع عام و موضوعه خاص، پیش نمی‌آید؛ زیرا فرض هر سه اشکال بر این بود که اراده، داخل در موضوعه باشد در حالی که بنابر فرضی که آقای خوئی فرمود، هر چند اراده قید علقه‌ی وضعیه می‌شود، اما باز هم موضوعه، ذات معناست و این اشکالات نیز وارد نخواهند بود.

۷. مناقشه‌ی محقق اصفهانی بر هر سه دلیل: تقید موضوعه به اراده، به نحو قید خارجی

محقق اصفهانی نیز در رد هر سه دلیل، به دو فرض دیگر اشاره می‌کند که برای این که اراده، مدلول لفظ واقع شود، چنین نیست که فقط اراده را جزء موضوعه بگیریم، بلکه می‌توان دخالت اراده در وضع را به دو نحو دیگر نیز فرض نمود:

۱. صورتی که آخوند در بیان فرق بین اسم و حرف فرمود را می‌توان در این بحث نیز تصور نمود. به این بیان که الفاظ بر معانی، وضع شده‌اند اما نه مطلقاً بلکه برای این وضع شده‌اند تا معنایشان اراده گردد. به تعبیر دیگر، همان‌گونه که آخوند در مورد اسم می‌فرماید که اسم وضع شده است تا معنایش به صورت آلت برای غیر، اراده گردد و در مورد حرف می‌فرماید که حرف وضع شده است تا معنایش به صورت آلت برای غیر، اراده شود، در محل بحث نیز به همان نحو می‌توان تصور نمود که علقه‌ی وضعیه، به اراده‌ی استعمالیه، مقید گردد و در غیر اراده‌ی استعمالیه، وضعی وجود نداشته باشد. لذا می‌شود که اراده را قید برای علقه‌ی وضعیه قرار دهیم و این همان فرضی است که آقای خوئی آن را بیان نمود.

۲. فرضی که محقق اصفهانی در فرق بین اسم و حرف بناءً بر این که معنایشان ذاتاً متحدند، بیان می‌نماید که عبارت است از این که لفظ بر ذات معنایی که اراده‌ی استعمالیه به آن تعلق گرفته باشد، وضع شده است. لذا لفظ، اشاره می‌باشد به ذات معنایی که خاص شده است ولی نه با قید خصوصیتش. بنابراین دیگر بین لفظ و معنایی که مراد نیست، ارتباط وضعی وجود نخواهد داشت. به تعبیر دیگر ایشان اراده را قید برای موضوعه قرار می‌دهد ولی به نحو قید خارج از موضوعه. یعنی لفظ برای معنای مراد وضع شده است ولی جهت مراد بودن داخل در موضوعه نمی‌باشد. اصطلاحاً ایشان چنین می‌فرمایند: «فهو إشارة إلى ذات الخاص لا بوصف الخصوصية» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۹). اما چنین چیزی چگونه فرض می‌شود؟ در جواب می‌گوئیم: گویا واضع از میان افراد یک معنا که در اذهان حاضر می‌شوند، تنها افرادی را موضوعه قرار می‌دهد که اراده به آن‌ها تعلق گرفته باشد، البته خود اراده را داخل در موضوعه قرار نمی‌دهد بلکه ذات افراد آن معنای اراده شده، موضوعه است. مثلاً واضع ابتداء مفهوم کلی انسان را تصور می‌کند (که این مفهوم دارای افرادی است که مفهومند و در اذهان دیگران حاضر می‌شوند) سپس آن را خاص می‌کند و تنها افرادی از آن را در نظر می‌گیرد که مورد اراده واقع شده‌اند و پس از آن، لفظ را بر ذات آن افراد وضع می‌کند و قید مراد بودنشان را داخل در موضوعه قرار نمی‌دهد.

بنابراین در این صورت هم فرض اشکال از بین می‌رود؛ چون موضوعه معنای مراد نیست بلکه ذات معناست ولی با قید خارجی اراده (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۹).

اشکال محقق روحانی بر مناقشه‌ی آقای خوئی: توقف تحقق علقه‌ی وضعیه بر استعمال

محقق روحانی بر اشکال آقای خوئی مناقشه می‌کند به این بیان که فرمایش آقای خوئی اقتضا دارد که حصول علقه‌ی وضعیه بین لفظ و معنا، متوقف بر استعمال باشد؛ چون مراد از قید اراده، اراده در حال استعمال است. بنابراین علقه‌ی وضعیه بین لفظ و معنا در صورتی حاصل می‌شود که لفظ در معنا استعمال گردد و این استعمال، اراده شود. لذا لازمه‌ی این مطلب هم این است که قبل از استعمال، علقه‌ی وضعیه‌ی محقق نشده باشد. در حالی که رتبه‌ی علقه‌ی وضعیه مقدم بر استعمال است و امکان ندارد بر استعمال متوقف باشد. بنابراین بطلان چنین ادعائی بالوجدان واضح است و احتیاجی به بیان ندارد (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۸۹).

اشکال اول شهید صدر بر مناقشه‌ی محقق اصفهانی: معقول نبودن ادعای محقق در حصص مفهومیه

شهید صدر بر ادعای محقق اصفهانی اعتراض می‌کند و قائل است که حصه به این معنا که محقق اصفهانی فرمود (که قید و تقید خارج از موضوعه در نظر گرفته شود)، فقط در افراد خارجی معقول است؛ زیرا هر فردی، حتی با قطع نظر از تقیدش به خصوصیات عرضیش، تعیناً در مقابل غیر خود دارد و می‌توان با قطع نظر از قید، حصه‌ای از افراد را در نظر گرفت، بر خلاف حصص مفهومیه که در آن‌ها، معقول نیست که قید در نظر گرفته نشود؛ زیرا حصه در عالم مفهوم، فقط توسط تقیید حاصل می‌شود و بدون تقیید، حصه‌ی مفهومیه، متصور نیست و اگر حصه‌ی مفهومیه، از تقیید جدا گردد، وقتی چیزی بخواهد بر آن معلق گردد، در حقیقت بر جامع، معلق گشته است نه بر حصه‌ی خاص (صدر، تقریرات شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۰).

اشکال دوم شهید صدر بر مناقشه‌ی محقق اصفهانی: اشکال تقدم شیء علی نفسه یا خلف

شهید صدر اشکالی دیگر را مطرح می‌کند که اگرچه قید، خارج از موضوع له در نظر گرفته شود، باز هم تعلق اراده‌ی استعمالیه به ذات آن حصه، فرع این است که قید را در مرتبه‌ی سابق در نظر گرفته باشیم؛ زیرا حین استعمال، استعمال لفظ در موضوع له است، و با استعمال، موضوع له اراده می‌شود و اگر اراده، حتی قید خارجی برای موضوع له باشد، باز هم فرض اراده در مرتبه‌ی سابق، مستلزم خلف خواهد بود. به عبارت دیگر، اراده‌ی استعمالیه، باید در رتبه‌ی استعمال باشد. حال اگر بگوئیم اراده‌ی استعمالیه، قید خارجی حصه و موضوع له است باز هم باید در رتبه‌ی قبل از استعمال هم تحقق داشته باشد؛ زیرا فرض این است که موضوع له حصه می‌باشد و حصه بدون قید معنا ندارد. بنابراین چون رتبه‌ی موضوع له مقدم بر استعمال است، رتبه‌ی اراده‌ی استعمالیه که قید آن می‌باشد نیز مقدم بر استعمال خواهد بود. پس رتبه‌ی اراده‌ی استعمالیه، بر خودش مقدم می‌شود. بنابراین فرض قید بودن اراده‌ی استعمالیه، مستلزم تقدم شیء علی نفسه یا خلف می‌باشد (صدر، تقریرات شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۰).

*** دلیل چهارم بر وضع الفاظ بر ذات معنا: غرض وضع**

غرض از وضع، فقط ایجاد علقه‌ی وضعیه بین لفظ و معنا است و وضع الفاظ بر معانی مراد، خلاف تبادر و وجدان می‌باشد.

کلام محقق عراقی

محقق عراقی، کلامی مانند نظر محقق اصفهانی و به اصطلاح، قضیه‌ی حینیه را مطرح می‌کند و اشکالات ثبوتی آخوند را وارد نمی‌داند و قائل است که وضع الفاظ بر معانی مراد، ثبوتاً ایرادی ندارد ولی یک اشکال اثباتی وجود دارد که غرض از وضع، فقط ایجاد علقه بین لفظ و معنا می‌باشد لذا وضع هم به تبع غرضش، محدود به صورت مراد بودن نمی‌باشد. قضیه‌ی حینیه عبارت است از قضیه‌ای که در آن، محمول فقط در صورت وجود وصف، بر ذات موضوع، حمل می‌شود. به عبارت دیگر، نسبت بین موضوع و محمول تنها در صورتی برقرار است که وصف تحقق داشته باشد. مانند قضیه‌ی «زید شبها می‌خوابد» در این قضیه، خوابیدن برای زید فقط زمانی که شب محقق است، حمل می‌گردد و در غیر آن زمان، خوابیدن برای زید ثابت نمی‌شود. اما فرق این نوع قضیه با قضیه‌ی تقیدیه، این است که در قضیه‌ی حینیه، قید، داخل در موضوع نیست، مانند زید در مثالی که گفتیم که به تنهایی، موضوع خوابیدن واقع شده است اما در قضایای تقیدیه، قید داخل در موضوع است مانند: «زید بالغ، مکلف است» که در این قضیه، بالغ بودن، قید و داخل در موضوع می‌باشد و محمول بر مجموع زید بالغ، حمل شده است. خلاصه این که محقق عراقی، فرض دخالت اراده در موضوع له را به نحو قضیه‌ی حینیه، ممکن می‌داند و چنین می‌فرماید که وضع الفاظ بر معانی مراد، تنها در صورتی ممکن است که واضع، الفاظ را بر ذات معانی‌ای وضع کند که مقرون به قید مراد بودن باشند. و این اقتران، به نحو قضیه‌ی حینیه فرض می‌شود نه به نحو قضیه‌ی تقیدیه، تا اشکالات آخوند متوجه این فرض نشود. توضیح مطلب این است که اگر ثابت شود که داعی و غرض از وضع، تفهیم معنا و مقصود به وسیله‌ی لفظ است، باید در ناحیه‌ی وضع، تزیّقی وجود داشته باشد و به تبع آن، موضوع له نیز تزیّقی یابد، به گونه‌ای که موضوع له به حال اراده‌ی معنا اختصاص پیدا کند. هر چند که موضوع له مقید به اراده نباشد. لذا اشکالات آخوند بنابر این فرض، وارد نمی‌شود و ثبوتاً محذوری نخواهد بود.

اما این فرض، فرع این است که ثابت شود غرض از وضع، تفهیم معناست و الا اگر کسی این غرض را نفی کند، همان گونه که به نظر محقق، اقوی این است که غرض از وضع، مجرد جعل علقه‌ای بین لفظ و معنا می‌باشد به گونه‌ای که ذهن با شنیدن لفظ، به معنای تصویری، انتقال یابد. و لو این که آن لفظ از شکستن هوا یا چیز دیگر حاصل شده باشد - وضع الفاظ بر معانی مراد، صحیح نخواهد بود (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۴).

بنابراین چون غرض از وضع، تفهیم و تفهیم نیست، بلکه صرف ایجاد علقه بین لفظ و معناست، پس لفظ نیز بر ذات معنا وضع شده است.

ایشان شاهی بر ادعای خود می‌آورد که اگر دلالت وضعیه، تصدیقیه باشد، معنا ندارد که دلالت تصدیقیه بر مقدمات خارجی نیز متوقف باشد از جمله این که احراز شود که متکلم در مقام تفهیم است؛ زیرا قول به دلالت تصدیقیه یعنی اینکه دلالت تصدیقیه مربوط به وضع است نه مقام، لذا باید اراده از خود وضع فهمیده شود و خود وضع، اقتضای دلالت تصدیقیه را داشته باشد. در حالی که این مطلب خلاف تسالم است و همه‌ی اصولیون در مورد دلالت تصدیقیه قائل هستند بر این که باید احراز شود که متکلم در مقام تفهیم است. بنابراین دلالت تصدیقیه مربوط به حیطة‌ی وضع نمی‌باشد (عراقی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۷۳).

مناقشات وارده بر دلیل چهارم**۱. مناقشه بر شاهد محقق: غیریت مدلول تصدیقی با معنای مراد**

شاهدی که محقق آوردند، خالی از اشکال نیست؛ زیرا به نظر می‌آید ایشان وضع الفاظ بر معنای مراد را مساوی با دلالت تصدیقیه می‌دانسته و توقف دلالت تصدیقیه بر احراز مقام تفهیم را شاهد بر ادعای خودش آورده است. اما باید توجه داشت که این دو غیر از هم هستند؛ زیرا دلالت تصدیقیه عبارت است از تصدیق مخاطب به وجود اراده در نفس متکلم و این یک مدلول تصدیقی است. پس بنابر دلالت تصدیقیه، مخاطب با شنیدن لفظ، تصدیق بر وجود اراده متکلم می‌نماید. برخلاف وضع الفاظ بر معنای مراد که در این صورت مدلول لفظ تصویری است و با صرف وضع لفظ بر معنای مراد، نمی‌توان بر وجود اراده در خارج هم تصدیق نمود. بنابراین اگر دلالت تصدیقیه بر چیزی متوقف باشد، دلیل نمی‌شود که وضع لفظ بر معنای مراد هم بر آن چیز، متوقف باشد. پس این شاهد، ادعای ایشان را اثبات نمی‌کند. مگر این که بگوئیم ایشان دلالت تصدیقیه را هم معنا با معنای مراد در نظر گرفته است که در این صورت نیز می‌گوئیم که دلالت لفظ بر معنای مراد، متوقف بر احراز مقام تفهیم نیست؛ زیرا معنای مراد، یک معنای تصویری است که دیگر در آن، نیازی به احراز مقام تفهیم نمی‌باشد.

۲. مناقشه آقای خوئی: غرض از وضع تفهیم و تفهم است

عده‌ای هم چون آقای خوئی این ادعا را نمی‌پذیرند بلکه قائل هستند که غرض از وضع تفهیم و تفهم است و باید وضع نیز در حیطه‌ی همین غرض باشد. البته ایشان برای اثبات غرض بودن تفهیم و تفهم، دلیلی اقامه نکرده است و صرفاً ادعا نموده که غرض از وضع، تفهیم و تفهم می‌باشد و گویا این مطلب را بدیهی می‌پندارند. اما پس از این ادعا، مقدمه‌ی دوم استدلالشان را می‌آورد که باید فعل، در سعه و ضیق، تابع غرض باشد. ایشان در بیان این مطلب چنین می‌فرماید: «امور اعتباری، باید تابع غرض معتبر باشند و در سعه و ضیق، از غرض تبعیت کنند. بنابراین، اگر فعل زائد بر غرض باشد، لغویت پیش می‌آید. پس از آن‌جا که غرض واضع از وضع، تفهیم و تفهم می‌باشد، و این‌که واضع لفظ را آلتی برای احضار معنا در ذهن مخاطب قرار داده است، لذا معنا ندارد که علقه‌ی وضعیه نیز به صورت مطلق قرار داده شود. بنابراین اگر وضع، الفاظی که از نائم یا مجنون صادر می‌شود را هم شامل گردد، لغو ظاهر پیش می‌آید» (خوئی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۶۲).

امام خمینی نیز این اشکال را می‌آورد و سپس آن را رد می‌کند. ایشان در توضیح این اشکال، چنین می‌فرماید: «از آن‌جا که وضع لفظ بر معنا، امری اختیاری است، لذا باید غایتی داشته باشد. و غایت وضع الفاظ بر معنای، اظهار مرادات متکلمین می‌باشد. بنابراین چاره‌ای جز این نیست که الفاظ بر معنای مراد، وضع شده باشند؛ زیرا غایت، علت فاعلی برای فاعل است و چون غایت در وضع الفاظ بر معنای، اظهار مرادات می‌باشد، واضع وادار می‌شود تا الفاظ را بر معنای مراد، وضع کند نه مطلق معنای؛ زیرا ممکن نیست که معلول، اوسع از علت و غایتش باشد. علاوه بر این، چون داعی و غایت از وضع، افاده‌ی مرادات است، وضع الفاظ بر ذات معنای، لغو خواهد بود. لذا باید محدوده‌ی وضع هم مساوی با محدوده‌ی غایتش باشد و الفاظ بر معنای مراد، وضع شده باشند» (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۱۴).

اشکال اول امام خمینی بر مناقشه‌ی دوم

ایشان به مناقشه‌ی دوم، چنین پاسخ می‌دهد که علت غائیه برای وضع، افاده‌ی مرادات است، اما نه از جهتی که مراد هستند بلکه از جهتی که نفس حقائق، می‌باشند؛ زیرا متکلم، افاده‌ی نفس معنای را اراده می‌کند، نه معنای با قید مراد بودن را، و واضع هم لفظ را بر نفس معنای و حقائق، وضع نموده است. و مراد بودن معنای، در نزد سامع و متکلم، مورد غفلت واقع می‌شود. لذا ادعای این‌که غایت از وضع، افهام مرادات با قید مراد بودن می‌باشد، ادعایی فاسد است و همان‌گونه که گفتیم غایت از وضع، افهام نفس معنای می‌باشد و مراد بودن نیز یا حین استعمال محقق می‌شود یا این‌که از مقدمات استعمال به حساب می‌آید. لذا ربطی به وضع ندارد (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۱۵).

اشکال دوم امام خمینی بر مناقشه دوم

امام خمینی ادعا دارد که اگرچه بپذیریم غرض از وضع، افاده‌ی مرادات باشد، باز هم وضع الفاظ بر معنای مراد اثبات نمی‌شود؛ زیرا چنین نیست که در صورت سعه‌ی فعل از غرض، لغویت پیش آید. لغویت تنها در صورتی پیش می‌آید که وضع لفظ بر معنا بدون تقید به اراده، هیچ اثر و ثمره‌ای نداشته باشد، در حالی که وضع لفظ بر معنا به صورت مطلق، دارای اثر است و لو این‌که این اثر در بخشی از آن (معنای متعلق به اراده) تحقق یابد. لذا فی‌الجمله اثر داشتن کافی است و لغویت پیش نمی‌آید (خمینی، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۳۶).

*** دلیل پنجم: تبادر ذات معنا از لفظ****کلام محقق عراقی**

ایشان دلیل دیگری را بر وضع الفاظ بر ذات معنا، آورده‌اند که وقتی لفظی را از نائم یا ساهی یا... می‌شنویم، ذات معنا به ذهن انسباق و تبادر پیدا می‌کند. لذا از آنجا تبادر، علامت حقیقت است، پس موضوع‌له، ذات معنا می‌باشد؛ زیرا اگر لفظ بر ذات معنا، وضع نشده باشد، وجهی برای تبادر ذات معنا به ذهن، وجود ندارد (عراقی، ۱۳۶۳ش، ص ۴۹).

کلام امام خمینی

اشکالات امام خمینی بر تقید اسمی موضوع‌له به اراده را بیان کردیم اما ایشان تقید حرفی معانی به اراده را نیز با این دلیل، رد می‌نماید. طبق فرمایش ایشان چنین تقیدی نیز در معانی الفاظ وجود ندارد و فرقی ندارد که اراده‌ای که با تقید حرفی به معنا، تعلق می‌یابد، اراده‌ی بالذات باشد یا اراده‌ی بالعرض.

البته اگر اراده‌ی بالذات به معنا، تعلق بگیرد، بعضی از اشکالات قبلی بر این فرض هم وارد است. من جمله این که حمل صحیح نخواهد بود؛ زیرا اراده‌ی بالذات فقط به صور ذهنیه، تعلق می‌گیرد و همان‌گونه که گفتیم اتحاد بین صورت‌های ذهنیه، معنا ندارد. پس حمل هم صحیح نخواهد بود.

اما اگر اراده‌ی بالعرض به معنا، تعلق بگیرد، اگرچه اشکال وضع، عام و موضوع‌له، خاص، بر این فرض وارد نباشد؛ -زیرا تخصص بالعرض (تقید حرفی) موجب جزئیت کلی نمی‌گردد؛ چون اراده که باعث می‌شود تا موضوع‌له، جزئی شود، در صورت تقید حرفی، خارج از موضوع‌له فرض می‌شود، لذا موجب جزئیت موضوع‌له نمی‌گردد. بنابراین موضوع‌له، عام باقی می‌ماند و اشکال وضع عام و موضوع‌له خاص، دیگر وارد نخواهد بود. اما دخالت اراده‌ی بالعرض به صورت معنای حرفی، خلاف تبادر و وجدان است و رفع ید از تبادر، نیاز به دلیل دارد که دلیلی در این مسئله، موجود نیست (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۱۳).

بنابراین ایشان اشکال ثبوتی را می‌پذیرد و فرض چهارم (وضع الفاظ بر مراد بالعرض با تقید حرفی) را محال نمی‌داند ولی به آن فرض، اشکال اثباتی می‌کند که خلاف تبادر و وجدان می‌باشد.

مناقشات وارده بر دلیل پنجم**۱. عدم تبادر ذات معنا از حاق لفظ**

محقق عراقی اشکالی را بر ادعایش با عنوان توهم، مطرح می‌کند و چنین می‌فرماید: «برخی توهم کرده‌اند که تبادر و انسباق ذات معنا به ذهن، به خاطر انسی می‌باشد که بین لفظ و ذات معنا در ذهن حاصل شده است. در حالی که تبادر، در صورتی علامت حقیقت و موضوع‌له می‌باشد که از حاق لفظ حاصل شود و حال آنکه تبادر ذات معنا، از حاق لفظ به دست نمی‌آید لذا ذات معنا، حقیقت نیست» (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۵).

پاسخ محقق عراقی بر مناقشه‌ی اول

ایشان به این اشکال پاسخ می‌دهد که این انسباق از حاق لفظ حاصل می‌شود؛ زیرا این انسباق، حتی در الفظی که غیر مأنوس هستند نیز اتفاق می‌افتد و این تبادر، به مجرد علم به وضع، حاصل می‌شود، هرچند که لفظ، از شخصی که خواب است، صادر شود یا از شکستن هوا حاصل شده باشد. بنابراین تبادر ذات معنا از لفظ، به خاطر انس ذهنی نیست بلکه به خاطر وضع می‌باشد (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۵).

نتیجه‌گیری

اولاً ثبوتاً وضع الفاظ بر معنای مراد، محل اشکال است. همان‌گونه که بیان شد، محقق روحانی ادعای آقای آقایی خونی که مبتنی بر تقید علقه‌ی وضعیه بر اراده می‌باشد را رد می‌کند و می‌فرماید که تقدم شیء علی نفسه پیش می‌آید. شهید صدر نیز بر ادعای محقق اصفهانی که مبتنی بر وضع الفاظ بر ذات خاص بدون وصف خصوصیتش می‌باشد، اشکالاتی همانند تقدم شیء علی نفسه و عدم فرض ادعای محقق در حصص مفهومی، وارد می‌نماید.

ثانیاً و لو این که اشکالات ثبوتی را در نظر نگیریم، اثباتاً هم این اشکال مطرح می‌شود که وضع الفاظ بر معنای مراد، خلاف غرض وضع و تبادر و وجدان می‌باشد. لذا چنین نتیجه می‌گیریم که الفاظ بر ذات معانی، وضع شده‌اند نه بر معانی بما هو مراد.

منابع و مراجع

- اخوان الصفاء، (۱۴۱۲ق) رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، بیروت، انتشارات دارالاسلامیه، چاپ اول.
- اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۲۹ق) نهیة الدرایة فی شرح الکفایة، بیروت، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم
- خراسانی، محمد کاظم بن حسین، (۱۴۰۹ق) کفایة الأصول، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول.
- خمینی، روح الله، (۱۴۱۵ق) مناهج الوصول إلى علم الأصول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- ----- (۱۳۸۲ش) تهذیب الأصول، تقریرات سبحانی، جعفر، قم، انتشارات دارالفکر، چاپ اول.
- ----- (۱۳۷۶ش) جواهر الأصول، تقریرات مرتضوی لنگرودی، محمد حسن، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- خوئی، ابوالقاسم، (۱۴۲۲ق) محاضرات فی أصول الفقه، تقریرات فیاض، محمد اسحاق، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول.
- ----- (۱۴۱۹ق) دراسات فی علم الأصول، تقریرات هاشمی شاهرودی، علی، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت چاپ اول.
- روحانی، محمد، (۱۴۱۳ق) منتقى الأصول، تقریرات حکیم، عبدالصاحب، قم، دفتر آیت الله سید محمد روحانی، چاپ اول.
- صدر، محمد باقر، (۱۴۱۷ق) بحوث فی علم الأصول، تقریرات هاشمی شاهرودی، محمود، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، چاپ سوم.
- ----- (۱۴۱۷ق) بحوث فی علم الأصول، تقریرات عبدالساتر، حسن، بیروت، انتشارات دارالاسلامیه، چاپ اول.
- صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۰ش)، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، مشهد، انتشارات مرکز الجامعی للنشر، چاپ دوم.
- عراقی، ضیاءالدین، (۱۴۱۷ق) نهیة الأفكار، تقریرات بروجردی، محمد تقی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم.
- ----- (۱۳۶۱ش) تحریر الأصول، تقریرات مظاہری اصفهانی، مرتضی، قم، انتشارات مهر، چاپ اول.
- ----- (۱۴۱۱ق) منهاج الأصول، تقریرات کرباسی، محمدابراهیم، بیروت، انتشارات دارالبلاغه، چاپ اول.